

خروج ممنوع:

نقض حقوق بشر در کمپ های سازمان مجاهدین خلق

- 1..... خلاصه
- 4..... متدلوژی (روش شناسی)
- 5..... سابقه و زمینه
- 11..... ظهور نارضایتی در درون سازمان مجاهدین
- 12..... عملیات فروغ جاویدان
- 14..... طلاق اجباری
- 16..... "چک امنیتی"
- 17..... نقض حقوق بشر در داخل کمپ های سازمان مجاهدین خلق
- 21..... استشهادات
- 21..... محمد حسین سبحانی
- 23..... یاسر عزتی
- 25..... فرهاد جواهری یار
- 27..... علی قشقاقوی
- 29..... علیرضا میر عسگری
- 32..... اکبر اکبری
- 33..... سید امیر موثقی

خلاصه

سازمان مجاهدین خلق یک گروه اپوزیسیون و مسلح ایرانی می باشد که در سال 1965 شکل گرفت. این سازمان بعنوان یک گروه چریکی شهری، نقش فعالی در مبارزه علیه محمد رضا پهلوی که به انقلاب ضد سلطنتی سال 1979 در ایران منتهی شد، ایفا نمود.¹

سازمان مجاهدین پس از انقلاب زیر ساختارهای سازمانی خود را گسترش داده و اعضای بسیار زیادی جذب نمود. اما به این سازمان امکان حضور در ساختار قدرت داده نشد و پس از قیام مسلحانه ژوئن 1981 علیه حکومت انقلابی جدید تحت رهبری آیت الله خمینی، مجبور به فعالیت های زیر زمینی شد. بدنبال این واقعه بخش اعظم کادر رهبری سازمان مجاهدین به فرانسه پناه بردند و در آنجا به مخالفت فعالانه خود علیه حکومت ایران ادامه دادند. اما در سال 1986 زیر فشار دولت فرانسه سازمان مجاهدین مقرر خود را به عراق منتقل نمود. مجاهدین در عراق تحت عنوان ارتش آزادیبخش ملی اقدام به ایجاد اردوگاه های نظامی نموده و تا زمان سقوط صدام حسین در سال 2003 به حضور نظامی خود در این کشور ادامه دادند.

در زمان جنگ ایران و عراق نیروهای سازمان بطور مداوم به خاک ایران نفوذ کرده و با نیروهای دولتی ایران جنگیدند. پس از پایان جنگ ایران و عراق، دولت صدام امکان حملات مجاهدین به داخل خاک ایران را محدود کرد و به این ترتیب فعالیت های مسلحانه سازمان نیز کاهش یافت.

سقوط دولت صدام حسین در آوریل 2003 به حمایت های مالی و لجستیکی عراق از سازمان مجاهدین خاتمه داد. در طی تهاجم آمریکا به عراق، نیروهای سازمان بی طرف ماندند. آمریکا پس از اشغال عراق دست به خلع سلاح مجاهدین زد و آنها را در اردوگاه اصلی خود که به کمپ اشرف² معروف می باشد محصور نمود. یک منبع نظامی آمریکا

¹ برای تاریخچه جامعی از سازمان نگاه کنید به کتاب:

.Ervand Abrahamian, *The Iranian Mojahedin* (New Haven: Yale University Press, 1989)

² کمپ اشرف در نزدیکی شهر الخالص واقع در شمال بغداد می باشد.

به دیده بان حقوق بشر گفت که تا 10 مارس 2005 ، 3534 عضو سازمان در کمپ اشرف بسر می بردند.³

برخی از مجاهدین با استفاده از عفو دولت ایران به کشور خود برگشته اند. از اکتبر 2004 تاکنون 273 عضو سازمان مجاهدین به ایران برگشته اند.⁴ ارتش آمریکا اعضای سازمان مجاهدین را بعنوان افراد تحت حمایت کنوانسیون ژنو به رسمیت شناخته است.⁵ اما سرنوشت این گروه همچنان مبهم است. بنظر می رسد که دولت عراق و ارتش آمریکا هنوز به توافقی بر سر آینده سازمان مجاهدین دست نیافته اند.

در اواخر حکومت صدام، گروهی از ایرانیانی که در زندان ابوغریب بسر می بردند با اسرای جنگی عراق در ایران مبادله شدند. این افراد اعضای ناراضی مجاهدین بودند که از سوی سازمان بعنوان "امانت مجاهدین" به ابوغریب فرستاده شده بودند.⁶ آزادی این زندانیان در سال 2002 و 2003 پنجره مستقیمی به وضعیت کمپ های مجاهدین که در گذشته غیر قابل دسترسی بودند گشود.

دیده بان حقوق بشر با پنج تن از اعضای سابق سازمان مجاهدین که در زندان ابوغریب محبوس بودند مصاحبه نمود. اظهارات این افراد همراه با اظهاراتی که از هفت تن دیگر از اعضای سابق سازمان بدست آمده است تصویر شومی از نحوه رفتار سازمان مجاهدین با اعضای خود بخصوص کسانی که دیدگاه متفاوتی داشته و یا قصد خروج از آن را ابراز می کنند بدست می دهد.

اعضای سابق سازمان مجاهدین خبر از آزار هایی نظیر حبس و آزار اعضای معمولی که مایل به ترک سازمان هستند و حبس های انفرادی طولانی و ضرب و جرح و شکنجه شدید افراد ناراضی می دهند. سازمان مجاهدین در دهه نود میلادی ناراضیان سیاسی را در زندان های داخلی محبوس نموده و بسیاری از آنها را مدتی بعد به عراقی ها تحویل

³ مصاحبه دیده بان حقوق بشر با مقام های ارتش آمریکا از طریق ایمیل در 10 مارس 2005.

⁴ بر اساس منابع ارتش آمریکا تعداد و تاریخ بازگشت این افراد از این قرار بوده است: بیست و هشت نفر در دسامبر 2004، سیزده نفر در ژانویه 2005، صد نفر در سوم مارس 2005 و 132 نفر در نهم مارس 2005.

⁵ "US grants protection for anti-Tehran group in Iraq," Reuters, 26 July, 2004.

⁶ اعضای سابق سازمان مجاهدین که در ابوغریب محبوس شده بودند به دیده بان حقوق بشر گفتند که بر روی درب سلول های آنها پلاک "امانت مجاهدین" نصب شده بود.

داد. عراقی ها نیز این افراد را در زندان ابو غریب حبس کردند. یکی از این ناراضیان بنام محمد حسین سبحانی از سپتامبر 1992 تا ژانویه 2001 به مدت هشت سال و نیم بطور انفرادی در کمپ های سازمان محبوس بود.

شاهدان عینی گزارش کرده اند که دو تن در حین بازجویی جان داده اند. سه تن از ناراضیان سازمان بنام های عباس صادقی نژاد، علی قشقاوی و علیرضا میر عسگری در سلول خود در کمپ اشرف شاهد مرگ ناراضی دیگری بنام پرویز احمدی بودند. عباس صادقی نژاد به دیده بان حقوق بشر گفت که او همچنین شاهد مرگ زندانی دیگری بنام قربانعلی ترابی پس از بازگشت وی (ترابی) از یک جلسه بازجویی به سلولی که این دو در آن بسر می بردند، بود.

رهبری سازمان مجاهدین خلق متشکل از یک زن و شوهر بنام های مریم و مسعود رجوی می باشد. ازدواج این دو در سال 1985 از سوی سازمان آغاز یک "انقلاب ایدئولوژیک" خوانده شد.⁷ مراحل مختلف این "انقلاب" عبارت بود از: طلاقهای اجباری افراد مزدوج، نگارش مرتب گزارش های خود-انتقادی، چشم پوشی از تمایلات جنسی و فداکاری جسمی و روحی مطلق برای رهبری.⁸ سطح فداکاری مورد انتظار از اعضا در سال 2003 هنگامیکه پلیس فرانسه مریم رجوی را در پاریس دستگیر کرد بطور کامل به نمایش در آمد. ده تن از اعضا و طرفداران سازمان مجاهدین به نشانه اعتراض دست به خودسوزی در شهرهای مختلف اروپا زدند که این منجر به مرگ دو تن از آنها شد.⁹ به

⁷ مجاهد، شماره 241، چهارم آوریل 1985. مجاهد نشریه رسمی سازمان مجاهدین بوده که در آن زمان بطور هفتگی منتشر می شد.

⁸ کتاب *Masoud Banisadr, Memoirs of an Iranian Rebel* (London: Saqi Books, 2004) را ببینید. در مورد گزارش های خود انتقادی صفحات 230-210، در مورد طلاقهای اجباری صفحات 311-307، در مورد نفی جنسیت صفحات 340-313.

بلافاصله پس از ازدواج مریم و مسعود رجوی، فرمانده ستاد نظامی سازمان مجاهدین با انتشار اطلاعیه ای گفت: "برای انجام وظیفه در موضع سازمانی و تشکیلاتی (مسئولیت) خود در شرایط فعلی نیاز میرم به تعمیق هر چه بیشتر این انقلاب ایدئولوژیک دارید، باید بهای لازم را بپردازید و وقت و انرژی لازم را جهت تعمیق آن و جذب آموزش های مربوطه اختصاص دهید." مجاهد، شماره 242، 12 آوریل 1985. ستاد بخش اجتماعی سازمان هم در اطلاعیه ای گفت: "درک این انقلاب عظیم ... در واقع درک و فهم عمیق عظمت ترکیب نوین رهبری ما یعنی رهبری مسعود و مریم و ایمان به آنها و همچنین اطاعت ایدئولوژیک و انقلابی از آنهاست." مجاهد، شماره 242، 12 آوریل 1985.

⁹ Arifa Akbar, "Human torches mark protest; 10 Iranian exiles become fireballs, two die martyrs," *The Independent*, July 2, 2003.

گفته اعضای سابق "انقلاب ایدئولوژیک" یکی از ریشه های اصلی آزارهای جسمی و روحی می باشد که علیه افراد در این گروه صورت می گیرد.

سازمان مجاهدین خلق در فهرست سازمان های تروریستی وزارت خارجه آمریکا و برخی دولت های اروپایی قرار دارد. رهبری سازمان اقدامات وسیعی برای جلب حمایت سیاستمداران غربی به منظور حذف نام این گروه از فهرست سازمان های تروریستی این کشورها به راه انداخته است.¹⁰

متدلوژی (روش شناسی)

دیده بان حقوق بشر با دوازده تن از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در اروپا مصاحبه تلفنی کرده است. این شاهدین ادعاهای موثقی درباره حبس و شکنجه های روحی و جسمی که به خاطر انتقاد از سیاست های سازمان و یا ابراز تمایل به ترک کمپ های نظامی متحمل شده بودند مطرح نمودند.

با هر یک از شاهدین به طور مستقل و چندین بار در طول فوریه تا می 2005 مصاحبه انجام گرفت. تمامی شاهدین هم اکنون در اروپا زندگی میکنند. بیش از 12 ساعت مصاحبه از شاهدین جمع آوری شده است و تمامی مصاحبات به زبان فارسی انجام گرفت. هر یک از شاهدین شرح حال و تجارب خویش در کمپ های سازمان مجاهدین را نقل کردند و این استشهادات با دیگر تحقیقات سازمان دیده بان حقوق بشر در این زمینه همخوانی داشت. چندین تن از شاهدین که در زندانهای داخلی سازمان مجاهدین حبس و شکنجه شده بودند، از حسن عزتی به عنوان بازجو و زندانبان خود نام بردند. برای این گزارش با یاسر عزتی که پسر حسن عزتی میباشد مصاحبه شد و وی نقش پدر خود در سازمان به عنوان بازجو را تایید کرد.

¹⁰ Maryam Rajavi, "Empower Iran's opposition forces checking the Mullahs," *International Herald Tribune*, January 28, 2005. Katherine Shrader, "Iranian Group Seeks Legitimacy in U.S.," *Associated Press*, February 24, 2005.

از دوازده تنی که برای این گزارش مورد مصاحبه قرار گرفتند، هشت تن¹¹ بین سالهای 2002 و 2004 عراق را ترک کردند. چهار تن¹² دیگر بدنبال جنگ اول خلیج فارس در سال 1991 از عراق خارج شدند. پنج نفر¹³ از آنها علاوه بر حبس در زندان های داخلی سازمان مدتی را نیز در زندان ابوغریب بسر بردند.

سابقه و زمینه

سازمان مجاهدین خلق در سپتامبر 1965 توسط سه فارغ التحصیل دانشگاه تهران بنام های محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان بنیانگذاری شد.¹⁴ این سه تن از فعالان سیاسی جنبش ملی-مذهبی و انجمن اسلامی دانشجویان وابسته به این جنبش بودند. آنها معتقد بودند که نیروهای مخالف حکومت پهلوی فاقد ایدئولوژی منسجم و رهبری انقلابی مورد نیاز هستند. استدلال آنها این بود که مقاومت مسالمت آمیز علیه حکومت بی نتیجه بوده و تنها یک مبارزه مسلحانه انقلابی می تواند به نظام شاهنشاهی خاتمه دهد.

سه بنیانگذار این سازمان تلاش های خود را نخست معطوف ایجاد یک ایدئولوژی انقلابی کردند که بر مبنای آن بتوانند تفسیری از اسلام که الهام بخش توده های مردم برای مبارزه با حکومت باشد بنا کنند. این ایدئولوژی عمدتاً مبتنی بر تفسیر انقلابی از دین اسلام و منطبق با ایدئولوژی های انقلابی مدرن بخصوص مارکسیسم بود.

بنیانگذاران سازمان در مرحله اول اقدام به جذب حدود بیست تن از دوستان همفکر خود کرده و گروهی را برای بحث و گفت و گو تشکیل دادند. در نخستین نشست آنها در ششم سپتامبر 1965 در تهران سازمان مجاهدین خلق شکل گرفت. جلسات این گروه بیشتر به

¹¹ فرهاد جواهری یار، علی قشقای، محمد حسین سبحانی و اکبر اکبری در تاریخ 21 ژانویه 2002 توسط مقام های عراقی به ایران مبادله شدند. امیر موقی در 18 مارس 2003 مبادله شد. علیرضا میر عسگری در فوریه 2003 در مرز ایران و عراق رها شد. یاسر عزتی در ژوئن 2004 عراق را ترک کرد. عباس صادقی نژاد در 20 ژوئن 2002 از کمپ نظامی سازمان فرار کرد.

¹² محمد رضا اسکندری، طاهره اسکندری، حبیب خرمی و کریم حقی.

¹³ فرهاد جواهری یار، علی قشقای، محمد حسین سبحانی، اکبر اکبری و امیر موقی در ابوغریب زندانی شدند.

¹⁴ "برای اولین بار در تاریخ مبارزات رهاییبخش مردم ما در شهریور ماه سال 1344 سازمانی با ایدئولوژی توحیدی، آرمانهای مردمی و مشی انقلابی مسلحانه بنیان گذارده شد." *بنیانگذاران*، سازمان مجاهدین خلق،

<http://www.iran.mojahedin.org/books.htm>

مطالعه دین، تاریخ و تئوری های انقلاب اختصاص داشت. اعضای گروه متون دینی و تئوری مارکسیست را به دقت مطالعه می کردند. جلسات آنها در طی سه سال اول بطور مرتب و محرمانه برگزار می شد. این مباحثات در سال 1968 منجر به تشکیل یک کمیته مرکزی برای "تنظیم استراتژی انقلابی" و نیز یک تیم ایدئولوژیک به منظور "تدوین کتابچه های تئوریک برای گروه" شد.¹⁵

سازمان مجاهدین در طی پنج سال نخست فعالیت خود دست به هیچ عملیاتی علیه دولت نزد تلاش های این سازمان عمدتاً معطوف به ایجاد یک ایدئولوژی انقلابی و نیز آماده سازی اعضا برای جنگ چریکی شهری بود. در سال 1970 سیزده تن از اعضای سازمان برای آموزش های چریکی در کمپ های سازمان آزادیبخش فلسطین به اردن و لبنان رفتند. این افراد چند ماه بعد به ایران بازگشتند.

سازمان مجاهدین پیش از آغاز اقدامات مسلحانه خود تصمیم به فعالیت بیشتر بر روی ایدئولوژی و آموزش اعضای جدید گرفت. اما این استراتژی با ظهور یک گروه چریکی مارکسیست بنام سازمان فدائیان خلق چالش شد. در هشتم فوریه 1971 سازمان فدائیان با حمله به یک پاسگاه پلیس در روستای سیاهکل در استان گیلان دست به عملیات مسلحانه علیه حکومت شاه زد. این واقعه نقطه عطف شکل گیری مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاه بود.

رهبری سازمان مجاهدین که تحت تاثیر واقعه سیاهکل قرار گرفته بود تصمیم گرفت با سازماندهی یک حمله بزرگ در تهران به اجرای طرح عملیات مسلحانه خود سرعت بخشد. در این زمان حکومت مشغول برنامه ریزی برای برپایی جشن بزرگ دو هزار پانصدمین سالگرد تاسیس شاهنشاهی در ایران بود. سازمان مجاهدین تصمیم گرفت در شب افتتاح این مراسم دست به یک سری اقدامات خرابکارانه علیه نیروگاه های برق تهران بزند.

در حین تلاش اعضای سازمان برای بدست آوردن مواد منفجره، نیروهای امنیتی حکومت به درون این گروه نفوذ کرده و فعالیت های آنها افشا شد. روز 23 اوت 1971 درست چند روز پیش از اجرای نخستین عملیات طرح ریزی شده 35 تن از اعضای سازمان مجاهدین

¹⁵ Abrahamian, *The Iranian Mojahedin*, p. 89.

دستگیر شدند. طی ماه های بعد نیمی از اعضای این سازمان دستگیر و در دادگاه های نظامی محاکمه شدند. "همه آنها متهم به داشتن سلاح، تلاش برای سرنگونی "سلطنت مشروطه" و مطالعه آثار نویسندگانی نظیر مارکس، مائو و چه گوارا بودند." ¹⁶

سه بنیانگذار سازمان همراه با شش تن دیگر از اعضای کمیته مرکزی محکوم به مرگ شده و در 25 ماه مه 1972 اعدام شدند. تنها دو تن از اعضای کمیته مرکزی بنام های مسعود رجوی و بهمن بازرگانی توانستند از جوخه اعدام رها شوند. حکم اعدام این دو تن به حبس ابد تقلیل یافت.

موج دستگیریها، اعدام ها و حبس های سال های 1971 و 1972 ضربه بزرگی به سازمان زد اما با این وجود اعضای این گروه که توانستند از ردگیری نیروهای امنیتی بگریزند، به جذب اعضای جدید ادامه داده و چند عملیات مسلحانه انجام دادند. در 1975، اختلافات ایدئولوژیک در درون سازمان نهایتاً منجر به انشعاب یک گروه بزرگ شد که معتقد بودند تفکرات مذهبی با مبارزه انقلابی غیرقابل انطباق است. این گروه برای مدت کوتاهی به مجاهدین مارکسیست معروف بود اما بعدها به سازمان پیکار تغییر نام دادند. اعضای سازمان مجاهدین که به ایدئولوژی اولیه گروه وفادار مانده بودند اقدام پیکار را یک کودتای داخلی تلقی کردند.

با وقوع انقلاب ایران در سال 1979 اعضای سازمان مجاهدین همراه با سایر زندانیان سیاسی آزاد شدند. این گروه بلافاصله تصمیم گرفت فعالیت های سازمان را در سطح ملی گسترش دهد. مسعود رجوی بعنوان رهبر سازمان ظاهر شد. مجاهدین در جذب جوانان تحصیلکرده طبقه متوسط از موفقیت ویژه ای برخوردار بودند. آنها دفاتری در سراسر ایران تاسیس نموده و شبکه ای به عنوان میلیشیا که در درون دانشگاه ها و دبیرستان ها بسیار فعال بودند، ایجاد کرد.

گرچه مجاهدین از رهبری خمینی در اوایل انقلاب حمایت کردند، رهبری این سازمان هرگز موفق نشد اعتماد وی را جلب نموده و به این ترتیب نتوانست سهمی از حکومت را از آن خود کند. به این ترتیب مجاهدین وارد رقابت فشرده ای با حزب جمهوری اسلامی که متشکل از پیروان خمینی بود شدند.

¹⁶ Abrahamian, *The Iranian Mojahedin*.

از سوی دیگر نخستین رئیس جمهور ایران یعنی ابوالحسن بنی صدر که در سال 1980 انتخاب شد با مخالفت جدی حزب جمهوری اسلامی روبرو بود. در نخستین ماه های سال 1981 اختلافات بین گروه های مختلف سیاسی به مرحله سرنوشت سازی رسید. بنی صدر زیر فشار شدید حزب جمهوری اسلامی که مجلس و بیشتر قوای حکومتی و نیز نیروهای امنیتی را در دست خود داشت، قرار گرفت. سازمان مجاهدین و بنی صدر برای جلوگیری از کنترل کامل دولت توسط حزب جمهوری اسلامی متحد شدند.

سازمان مجاهدین در بیستم ژوئن 1981 عملیات مسلحانه خود علیه حکومت را آغاز کرد. بدنبال آن و در طی دهه هشتاد هزاران تن از اعضای سازمان در داخل ایران زندانی، شکنجه و اعدام شدند.¹⁷ در سال 1988 حکومت ایران هزاران نفر از زندانیان سیاسی را که بسیاری از آنها اعضای سازمان مجاهدین بودند، اعدام بی رویه کرد.¹⁸

در 19 ژوئن 1981 بنی صدر و رجوی مردم را به برپایی تظاهرات وسیع در سراسر کشور فراخواندند. آنها امیدوار بودند که با راه انداختن یک قیام عمومی تجربه انقلاب ضد شاه را تکرار کنند. در 20 ژوئن 1981 تظاهرات خیابانی وسیعی در تهران و سایر شهرهای بزرگ برپا شد اما سپاه پاسداران با کشتن صدها تن از تظاهرکنندگان توانست این قیام را سرکوب نماید.

بدنبال قیام 20 ژوئن، سازمان مجاهدین مجبور به فعالیت های زیرزمینی شد و بنی صدر و رجوی هر دو مخفی شدند. چند هفته بعد در 29 ژوئیه 1981 بنی صدر و رجوی از ایران گریخته و به پاریس پناهنده شدند. پس از آن سازمان مجاهدین مقر خود را به پاریس منتقل نمود و با بمب گذاری و انجام سوء قصد علیه مقام های حکومتی و رهبری حزب جمهوری اسلامی به مبارزه خود ادامه داد.¹⁹

¹⁷Iran: Violations of Human Rights 1987-1990," *Amnesty International*, Index: MDE 13/2/90.

¹⁸Iran: Political Executions," *Amnesty International*, December 1988, Index: MDE 13/29/88.

همچنین نامه های آیت الله منتظری در اعتراض به این اعدامهای بی رویه که در خاطرات وی چاپ شده است را ببینید. آیت الله منتظری در این زمان جانشین آیت الله خمینی بود. *خاطرات*، آیت الله منتظری،

<http://www.montazeri.ws/farsi/khaterat/fehrest.htm>

¹⁹ در بین مهمترین حملات سازمان باید از بمب گذاری در مقر حزب جمهوری اسلامی در 28 ژوئن 1981 و ترور محمد علی رجایی رئیس جمهور و محمد جواد باهنر نخست وزیر حکومت وقت ایران در سال 1981 نام برد.

رجوی و بنی صدر در پاریس اتحاد خود را تحکیم کردند. این دو شورای مقاومت ملی را که ائتلافی از نیروهای مخالف بود بعنوان "آلترناتیو دمکراتیک" حکومت ایران اعلام کردند. حزب دمکراتیک کردستان و تعدادی از روشنفکران و افراد برجسته به این شورا پیوستند.

اما کمتر از یکسال بعد شورای مقاومت ملی نقش خود را بعنوان یک ائتلاف وسیع از دست داد. اختلافات بنی صدر با رجوی نهایتاً منجر به خروج او از شورا در آوریل 1984 شد.²⁰ پس از آن در سال 1985 حزب دمکراتیک کردستان از شورای مقاومت ملی کناره گیری کرد.²¹ به گفته مسعود بنی صدر که تا سال 1996 نماینده شورای مقاومت ملی در اروپا و آمریکا بود، این شورا عملاً شاخه سیاسی سازمان مجاهدین و لابی آن در اروپا و آمریکا بوده است:

این بر همگان به جز ما واضح بود که مجاهدین از نظر سیاسی در ایجاد یک ائتلاف وسیع که رجوی قول آن را داده بود، شکست خورده بودند. ... ما به یکدیگر می گفتیم که شورای مقاومت ملی چیزی نبود جز ابزار رجوی برای حضور در صحنه سیاسی اروپا و آمریکا. تنها استفاده آن فریب آمریکاییان و اروپائیان بود که فکر نکنند ما عضو همان سازمان مجاهدین که مسئول قتل شهروندان آمریکا در ایران است، هستیم.²²

رهبری سازمان مجاهدین با ازدواج مسعود رجوی با مریم عضدانلو در 18 مارس 1985 متحول شد.²³ این زن و شوهر هر دو رهبران سازمان شدند. سازمان مجاهدین این ازدواج را "انقلاب ایدئولوژیک" که نتیجه فداکاری عمیق مسعود و مریم بود خواند. مریم رجوی پیش از این ازدواج، همسر مهدی ابریشمچی معاون مسعود رجوی بود. رهبری سازمان از همه اعضای خود خواست تا طی یک "انقلاب ایدئولوژیک" کمبودهای شخصی را در

²⁰ "Khomeini's Foes Split," *Washington Post*, April 4, 1984

²¹ مجاهد، شماره 240، 14 مارس 1985.

²² Masoud Banisadr, *Memoirs of an Iranian Rebel* (London: Saqi Books, 2004), p. 219.

مسعود بنی صدر از اقوام ابوالحسن بنی صدر است.

²³ مجاهد، شماره 241، 4 آوریل 1985.

جلسات خود-انتقادی شناسایی نمایند.²⁴ بلافاصله پس از ازدواج مسعود و مریم فرماندهی ستاد نظامی سازمان این رهنمود را صادر نمود:

برای انجام وظیفه در موضع سازمانی و تشکیلاتی (مسئولیت) خود در شرایط فعلی نیاز مبرم به تعمیق هر چه بیشتر این انقلاب ایدئولوژیکی دارید، باید بهای لازم را بپردازید و وقت و انرژی لازم را جهت تعمیق آن و جذب آموزش های مربوطه اختصاص دهید... پس در دستور کار روزانه خود، گوش فرادادن به گفتارهای رادیو و توضیحات فرماندهان و مسئولین را در اولویت قرار دهید و به این گفته دفتر سیاسی و کمیته ی مرکزی ایمان داشته باشید که: "این انقلاب ایدئولوژیک، ظرفیت و توان انقلابی مجاهدین را صد چندان نموده و صفوف پولادین ما را هر چه پاکیزه تر و یگانه تر می سازد..." یقین داشته باشید که با اعتقاد راسخ به رهبری نوین انقلاب دموکراتیک نوین خلق قهرمان ایران یعنی مسعود و مریم رجوی و در پیوند مستقیم با این رهبری و الگو قرار دادن آن... قادر به اصلاح سبک کار و قادر به برخورد با مجموعه معضلات و تضادهای فردی و تشکیلاتی و نظامی و حل آنها خواهیم بود.²⁵

ستاد بخش اجتماعی سازمان هم در اطلاعیه ای نوشتن گزارشهای خود-انتقادی را اعلام کرد:

"درک این انقلاب عظیم... در واقع درک و فهم عمیق عظمت ترکیب نوین رهبری ما یعنی رهبری مسعود و مریم و ایمان به آنها و همچنین اطاعت ایدئولوژیک و انقلابی از آنهاست. چنین است که با اصلاح سبک کارهای کهنه و با انتقاد از نقایص فردی و جمعی، هوشیاری بیشتری نیز در برابر دشمن کسب خواهیم نمود... گزارش پیشرفت کارتان و نتایج و دستاوردهائی که در ترویج و تعمیق این انقلاب ایدئولوژیک در رابطه با ملاء سیاسی

²⁴ زیر نویس 8 را ببینید.

²⁵ مجاهد، شماره 242، دوازدهم آوریل 1985.

و اجتماعی پیرامون خود داشته اید را به طور کامل و مشروح به مسئولین و فرماندهان خود گزارش کنید.²⁶

در سال 1986 دولت فرانسه برای عادی سازی روابط خود با ایران وارد مذاکرات مستقیم با این کشور شد. در نتیجه این مذاکرات حکومت فرانسه از مسعود رجوی خواست فرانسه را ترک کند. در هفتم ژوئن 1986 رجوی پاریس را به مقصد بغداد ترک نمود. سازمان مجاهدین بسیاری از منابع خود را از پاریس به عراق منتقل کرد. در بیستم ژوئن 1987 سازمان تشکیل ارتش آزادیبخش ملی را اعلام کرد.²⁷ طی یکسال بعد در شرایطی که جنگ ایران و عراق وارد هشتمین سال خود می شد، ارتش آزادیبخش چندین بار به داخل خاک ایران حمله کرد. بزرگترین این حملات عملیات موسوم به فروغ جاویدان بود که بلافاصله پس از پذیرش قطعنامه آتش بس سازمان ملل توسط ایران در 18 ژوئیه 1988 انجام شد.²⁸

پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، صدام حسین اقدامات نظامی سازمان علیه ایران را محدود نمود. عدم تحرکات نظامی در کمپ های مجاهدین در عراق همراه با تسریع "انقلاب ایدئولوژیک" منجر به افزایش ناراضیاتی های درونی سازمان شد.

ظهور ناراضیاتی در درون سازمان مجاهدین

اعضای سابق سازمان مجاهدین که در این گزارش مورد مصاحبه قرار گرفتند دلایل زیر را برای ترک سازمان برشمردند: شکست نظامی سازمان در سرنگونی حکومت ایران در طی عملیات نظامی ژوئیه 1988، طلاق های اجباری دسته جمعی به عنوان بخشی از "انقلاب ایدئولوژیک" و نیز آزار و شکنجه توسط عوامل سازمان مجاهدین در دوره "چک امنیتی" سالهای 1994 و 1995.

²⁶ همان.

²⁷ "Iran rebels form Iraq-based army," *Chicago Sun-Times*, June 20, 1987.

²⁸ "Iran accepts UN truce call in eight year war with Iraq," *Associated Press*, July 19, 1988.

عملیات فروغ جاویدان

سازمان مجاهدین مبارزین خود را زیر پرچم ارتش آزادیبخش ملی در داخل عراق تحت آموزش قرار داد. ارتش آزادیبخش ملی کمپ‌های مختلفی را در عراق ایجاد نمود و هزاران نفر را برای جنگ‌های چریکی با دولت ایران آموزش داد.

در طی جنگ ایران و عراق نیروهای ارتش آزادیبخش ملی بطور مرتب به نظامیان ایرانی در مرزهای ایران و عراق یورش برده و چندین بار به داخل خاک ایران حمله کردند. بزرگترین عملیات این ارتش پس از آنکه ایران قطعنامه 598 سازمان ملل برای آتش بس با عراق را پذیرفت، صورت گرفت. ایران قطعنامه سازمان ملل را در 18 ژوئیه 1988 پذیرفت. پس از آن قریب به هفت هزار نیروی ارتش آزادیبخش بلافاصله برای حمله به ایران بسیج شدند. این عملیات فروغ جاویدان نام گرفت.

رهبری سازمان مجاهدین با اعتقاد به اینکه حکومت ایران ضعیف بوده و در برابر قیام مردمی آسیب پذیر است به این نتیجه رسید که تهاجم ارتش آزادیبخش جرقه چنین قیامی بوده و راه را برای ورود نیروهای آن به تهران و سرنگونی حکومت هموار خواهد کرد. مسعود رجوی در آستانه این عملیات به نیروهای خود گفت:

ما تنها نخواهیم جنگید؛ مردم با ما خواهند بود. آنها از این رژیم خسته بوده و بخصوص از زمان آتش بس به بعد خواهان رهایی همیشگی از آن هستند. ما تنها باید نقش سپری را ایفا کنیم که از مردم در مقابل حملات سپاه محافظت می‌کند. هر جا که پای بگذاریم، توده‌های مردم به ما خواهند پیوست و زندانیانی که آزاد می‌کنیم همیار ما برای پیروزی خواهند شد. سرانجام این بهمن شبکه خمینی را پاره خواهد کرد. شما احتیاجی ندارید که چیزی با خود حمل کنید. ما مثل ماهی در دریای جمعیت شنا خواهیم کرد. آنها هر چه بخواهید به شما خواهند داد.²⁹

²⁹ Banisadr, *Memoirs of an Iranian Rebel*, p. 283.

در 24 ژوئیه 1988 نیروهای ارتش آزادیبخش کمپ های خود را ترک کرده و از مرز خسروی وارد ایران شدند.³⁰ آنها در ابتدای ورود تا مرکز استان کرمانشاه که در حدود 100 مایل در درون خاک ایران می باشد با مقاومت چندانی روبرو نشدند. اما ارتش و سپاه پاسداران ایران برای دفاع از کرمانشاه وارد عمل شده و پس از وارد کردن تلفات سنگین به ارتش آزادیبخش نیروهای آن را وادار به عقب نشینی به مرز عراق کردند.³¹ به گفته مسعود بنی صدر:

ده سال بعد که سازمان اسامی و عکس های شهدای این عملیات را برای اولین بار منتشر کرد تعداد شهدا 1304 اعلام شد. علاوه بر این 1100 تن نیز زخمی شدند که 11 نفر از آنها مدتی بعد جان سپردند.³²

شکست ارتش آزادیبخش نقطه عطفی برای بسیاری از نیروهایی بود که متوجه شدند توان نظامیشان برای سرنگونی حکومت ایران بسیار ناکافی است. محمد اسکندری یکی دیگر از اعضای سابق سازمان مجاهدین که در جریان عملیات فروغ جاودان زخمی شد می نویسد:

جو بدبینی و عدم اعتماد به رهبری رجوی هر روز بالا میرفت. خیلی از بچه ها تقاضای جدانشدن از سازمان نمودند. روحیه شکست خورده و بدن های مجروح بچه ها نشانه ای از شکست تاکتیکی و استراتژیکی ارتش رجوی بود.³³

مسعود بنی صدر نیز از فضای پس از عملیات بعنوان نقطه برگشت بسیاری از اعضای سازمان یاد می کند:

³⁰ "Incursion by rebels threaten cease-fire," *The Washington Post*, July 30, 1988.

³¹ "Rebels routed in push for Tehran," *The Guardian*, September 6, 1988.

³² Banisadr, *Memoirs of an Iranian Rebel*, p. 292.

³³ محمد رضا اسکندری، بر ما چه گذشت، خاطرات یک مجاهد (پاریس: خاوران، 2004). ص 83.

عملیات فروغ جاویدان امید سیاسی ما را نابود کرد. اما مهمتر از آن، این عملیات برای من و بسیاری دیگر حاکی از پایان ایدئولوژی، اعتقاد و انتظار اخلاقی بود. ارزش های بنیانی ما معنای خود را از دست داده و دیگر روحیه بخش نبودند. همه ما به هنرپیشه هایی تبدیل شده بودیم که با یکدیگر بازی کرده و یکدیگر را تشویق می کردیم. این دروغ هنگامیکه "رهبر ایدئولوژیک" ما اشتباه در پیش بینی و قضاوت خود را نپذیرفت به اوج خود رسید... به ما گفته شده بود که ایمان مجاهدین دو پایه دارد: فداکاری و صداقت. پس از فروغ چاه صداقت بطور کامل خشک شد و پس از آن سازمان تنها مبتنی بر یک رکن بود: "فداکاری" و "فداکاری" بیشتر.³⁴

طلاق اجباری

"فداکاری" که اعضای سازمان ملزم به انجام آن بودند توسط رهبری سازمان و در قالب یک سری "انقلاب های ایدئولوژیک" برشمرده شد.³⁵ رهبری سازمان از همه اعضا خواست برای افزایش "توانایی مبارزه"، خود را از همه وابستگی های جسمی و روحی طلاق دهند. در این مرحله از "انقلاب ایدئولوژیک" افراد مزدوج ملزم شدند با طلاق دادن همسر خود به وابستگی های احساسی خود پایان دهند. مسعود بنی صدر توضیح می دهد که چگونه بدنبال شکست سازمان در ایران، این روند در طی "جلسات ایدئولوژیک اعضای مرکزی و اجرائی" اجرا شد:

اولین کاری که باید در بغداد انجام می دادم مشاهده نوار ویدئویی جلسه ایدئولوژیک "اعضای مرکزی و اجرائی" بود. این جلسه که "امام زمان"³⁶ نام داشت، با یک سوال ساده شروع می شد: "ما همه دستاوردها و هر چیزی که داشتیم را به چه کسی مدیون

³⁴ Banisadr, *Memoirs of an Iranian Rebel*, p. 306.

³⁵ مفهوم انقلاب ایدئولوژیک از "ازدواج ایدئولوژیک" مسعود و مریم رجوی در سال 1985 آغاز شد. متعاقب آن همه اعضای سازمان ملزم شدند با "پرش ایدئولوژیک" دست به پاکسازی شخصیتی بزنند. به این ترتیب همه اعضا باید با نگارش گزارش های خود انتقادی ضعف های شخصیتی و اشتباهات گذشته خود را مشخص می کردند. نگاه کنید به زیرنویس 8.

³⁶ امام زمان امام دوازدهم شیعیان است. به اعتقاد شیعیان امام زمان دوازدهمین امام از نوادگان حضرت محمد (ص) بوده که در قرن دهم از نظرها "غایب" شد و در زمانی که توسط خداوند تعیین می شود بعنوان منجی بشری دوباره ظاهر خواهد شد.

بودیم؟" ... همانگونه که من فکر می کردم مسعود رجوی ادعا نکرد که او امام زمان است، اما گفت که ما همه چیز خود را مدیون امام زمان هستیم. ... هدف این بود که نشان داده شود اگر ما نیز با رهبر خود همانگونه که او با امام زمان و خدا یکی است، یکی شویم می توانیم به تهران برسیم. او حاضر بود که هر چه که داشت (در واقع یعنی همه ما!) را در راه خدا بدهد. رجوی با این ادعا که تنها در اندیشه اراده خدا بود، انتظار داشت که ما نتیجه بگیریم بین او و امام زمان هیچ حائل و واسطه ای وجود ندارد؛ اما بین ما و او (رجوی) حائلی وجود داشت که مانع می شد وی را به وضوح ببینیم. این حائل "ضعف" ما بود. اگر ما آن را می پذیرفتیم می توانستیم ببینیم چرا و چگونه در مواردی نظیر عملیات فروغ شکست خوردیم. مسعود و مریم تردیدی نداشتند که حائل ما همسرانمان بود.³⁷

دستور سازمان برای "طلاق دسته جمعی" موجب بروز اضطراب و سردرگمی بسیاری از اعضا شد. مسعود بنی صدر جزئیات فضای حاکم بر کمپ اشرف را در این دوران چنین تشریح می کند:

جو پایگاه کاملاً متفاوت بود. ... فضای حاکم بیچارگی بی امان بود. ... بنظر می رسید که همه در مرحله جدیدی از "انقلاب ایدئولوژیک" بودند. تنها بحث مشروع، انقلاب و مبادله تجربیات مشابه بود. غیر از این هیچ چیز مهم نبود؛ جهانی در بیرون نبود. ... حتی افراد مجرد نیز باید حائل های خود را طلاق می دادند. آن بیچاره ها نمی دانستند که حائل هایشان چه کسانی هستند. ظاهراً این شامل حال همه زنان و مردانی می شد که به آنها احساس علاقه ای وجود داشت. بعدها من متوجه شدم که سازمان نه فقط طلاق قانونی بلکه خواستار طلاق احساسی و "ایدئولوژیک" نیز شده بود. من باید آنا (همسرم) را در قلب خود طلاق می دادم. در واقع من باید یاد می گرفتم که از او بعنوان حائل میان من و رهبرم متنفر شوم.

³⁷ Banisadr, *Memoirs of an Iranian Rebel*, p. 307.

رجوی در این نشست اعلام کرد که بعنوان "رهبر ایدئولوژیک" ما دستور به طلاق دسته جمعی از همسرانمان را می داد. او از همه خواست که حلقه های خود را اگر قبلا تحویل نداده بودند، تحویل دهند. آن جلسه که برای مدت یک هفته ادامه داشت، عجیب ترین و تنفر انگیز ترین جلسه ای بود که من در آن شرکت کردم.³⁸

"چک امنیتی"

نیروهای امنیتی مجاهدین در اواخر سال 1994 و اوایل سال 1995 اقدام به دستگیری بسیاری از اعضای سازمان در درون کمپ هایشان در عراق کردند. این افراد تحت بازجویی قرار گرفته و متهم به جاسوسی برای حکومت ایران شدند. دستگیر شدگان در اواسط سال 1995 پس از آنکه مجبور به امضای اعترافنامه های دروغین و ابراز وفاداری به رهبری سازمان شدند، آزاد شدند. پنج تن از اعضای مجاهدین که برای این گزارش مورد مصاحبه قرار گرفتند جزء بازداشت شدگان این دوران هستند. اسامی آنها عبارت است از: فرهاد جواهری یار، علی قشقاوی، علیرضا میرعسگری، اکبر اکبری و عباس صادقی نژاد. بر اساس اظهارات آنها که شرح آن در بخش بعد آمده است، هدف اصلی از این دستگیری ها ایجاد رعب و وحشت در بین ناراضیان و گرفتن اعترافات کاذب مبنی بر آنکه آنها عوامل دولت ایران هستند، بود. این دوران به "چک امنیتی" معروف است.

در اواخر سال 1994 سازمان به نیروهای خود در عراق اطلاع داد که در صدد اعزام تیم های کوچک به داخل خاک ایران برای انجام عملیات می باشد. فرهاد جواهری یار به دیده بان حقوق بشر گفت:

یک پیامی از سوی مسعود رجوی پخش کردند که می گفت الان وضع داخلی ایران به هم ریخته و کسانی که میخواهند به داخل ایران بروند و عملیات انقلابی انجام بدهند و مردم را تحریک و

³⁸ Banisadr, *Memoirs of an Iranian Rebel*, p. 311.

تشویق به انقلاب کنند خواهشا کتبا تقاضا کنند. صفهای طولانی دم
دفاتر مسئولین ایجاد شده بود. تقاضانامه ها حدودا چهل صفحه بود
و صدها سوال در آن بود.³⁹

علیرضا میر عسگری یکی دیگر از اعضای سابق سازمان به دیده بان حقوق بشر گفت که
در این دوران، نارضایتی به سراسر کمپ اشرف سرایت کرد:

در اواخر سال 1373 موج سوالها و موج مخالفتها توی سازمان
خیلی اوج گرفته بود. عملیات ارتشی کم شده بود و اعضای
سازمان وقت زیادی برای فکر کردن داشتند. خیلی ها خواستار
جدائی از سازمان بودند که من متوجه شدم که یک سری از
اطرافیانم غیبتون میزد. وقتی سوال میشد میگفتن رفته ماموریت
در ایران. بعدا فهمیدیم که این افراد به توسط سازمان بازداشت و
زندانی شده اند. خود من در اوایل بهمن 1373 دستگیر شدم. 40

نقض حقوق بشر در داخل کمپ های سازمان مجاهدین خلق

موارد نقض حقوق بشر که توسط رهبری سازمان علیه اعضای ناراضی اعمال شده است
شامل حبس طویل المدت (بدون ارتباط با دنیای خارج) ، حبس های انفرادی، ضرب و
جرح، آزارهای روانی و زبانی، اعتراف های اجباری، تهدید به اعدام و شکنجه هایی که
در دو مورد به مرگ منجر شده اند، می شود.

اظهارات اعضای سابق سازمان حاکی از آن است که این سازمان از سه نوع زندان در
داخل کمپ های خود در عراق استفاده می کند. به گفته مصاحبه شوندهگان نوع اول واحد
های مسکونی کوچک می باشد که به مهمانسرا مشهورند. کسانی که متقاضی ترک
سازمان بوده اند در این واحدها نگهداری می شدند که عمدتا در حبس مجرد بودند. آنها
مجاز نبودند که برای صحبت و ملاقات با کسی در داخل کمپ و یا تماس با بستگان و
دوستان خود در دنیای بیرون از واحدهایشان خارج شوند.

³⁹ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با فرهاد جواهری یار، سوم فوریه 2005.

⁴⁰ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با علیرضا میر عسگری، دهم فوریه 2005.

کریم حقی عضو عالی‌رتبه سازمان مجاهدین که در گذشته مسئولیت امنیت مسعود رجوی را بر عهده داشت به دیده بان حقوق بشر گفت:

من در سال 1991 در سازمان توی فرمانده ای حفاظت رجوی بودم. باور نمی‌کردند که می‌خواهم بیرون بیایم. من را به همراه همسر و بچه شش ماه ام در ساختمانی به اسم اسکان که یک سری واحدهای مسکونی برای قبلا که ازدواج روال بود و اینجا خانه زوجها بود، حبس کردند. سازمان دور این واحدها دیوار بلندی کشیده بود و سیم خاردار از سمت داخلی کشیده بود و برج نگهبانی و گشت داشت. در طول این مدت جیره غذائیمان را کم کردند، کتک می‌زدند و فحش میدادند و ترس به اعدام می‌کردند.⁴¹

محمد رضا اسکندری و همسرش طاهره اسکندری که هر دو عضو سابق سازمان مجاهدین هستند به دیده بان حقوق بشر گفتند که پس از ارائه درخواست خود در سال 1991 برای ترک سازمان در مهمانسراهای متعددی محبوس شدند:

وقتی که ما وارد کمپ سازمان شدیم، پاسپورت و مدارک شناسائیمان را گرفتند و بعدها که گفتیم قصد رفتن داریم آنها را به ما پس ندادند. ما را در ساختمانی به اسم اسکان و در جاهای دیگر زندانی کردند. سپس به یک اردوگاه پناهندگان به اسم التاش در نزدیکی شهر رامادی فرستادند. زندگی در التاش بسیار سخت بود، مرگ تدریجی بود و افراد وابسته به سازمان حتی در آنجا هم اذیت‌مان می‌کردند. بالاخره در سپتامبر 1992 توانستیم از هلند پناهندگی بگیریم.⁴²

نوع دوم حبس در داخل کمپ های سازمان مجاهدین "بنگالی شدن" نام داشت. بنگالی شدن نامی است که اشاره به سلولهای کوچک انفرادی در درون اتاق های پیش-ساخته دارد.

⁴¹ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با کریم حقی، یازدهم فوریه 2005.

⁴² مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با محمد رضا اسکندری و طاهره اسکندری، اول فوریه و دهم فوریه 2005.

اعضای ناراضی که خواستار ترک سازمان بودند و سایر افراد در بنگالها محبوس می شدند. حبس در بنگال نوعی مجازات برای افرادی بود که از دیدگاه رهبری سازمان مرتکب خطایی شده بودند. این افراد در مدت حبس باید درباره خطاهای خود تفکر و تامل کرده و گزارش هایی در انتقاد از خود می نوشتند.

مسعود بنی صدر که نمایندگی دیپلماتیک سازمان در اروپا و شمال آمریکا را بر عهده داشت می نویسد که پس از جلسه ای با مسعود رجوی و سایر اعضای ارشد، آنها به این نتیجه رسیدند که او "فاسد" شده است و باید بنگالی بشود:

پس از آن مسئول من از من خواست به بنگاله ای رفته و تفکر کنم. من بنگالی شدم یعنی اینکه باید به سلول انفرادی رفته و فقط فکر کنم و بنویسم. این نوع شدیدی از شکنجه روانی است بطوریکه برخی اعضای سازمان ترجیح می دادند که خود را بکشند تا اینکه بنگالی شوند.⁴³

نوع سوم بازداشت هایی که شاهدین گزارش کرده اند شامل حبس، شکنجه فیزیکی و بازجویی در زندان های مخفی کمپ های سازمان می شود. از این زندان های عمدتاً برای آزار ناراضیان سیاسی استفاده می شود. بیشتر اعضای سازمان اطلاعی از وجود این زندان ها نداشتند. افرادی که در این بازداشتگاه ها حبس شده اند در مصاحبه با دیده بان حقوق بشر اظهار داشتند که تا قبل از تجربه شخصی خود از وجود آنها بی اطلاع بوده اند.

یکی از شاهدان بنام محمد حسین سبحانی که دیده بان حقوق بشر با او مصاحبه کرده است، مدت هشت سال و نیم یعنی از سپتامبر 1992 تا ژانویه 2001 را در سلولهای انفرادی درون کمپ های سازمان سپری کرده است. شاهد دیگر، جواهری یار، از نوامبر 1995 تا دسامبر 2000 به مدت پنج سال در زندان های سازمان بطور انفرادی محبوس بوده است. هر دوی این افراد اعضای ارشد مجاهدین بوده که قصد ترک سازمان را داشتند اما به آنها گفته شد که به علت اطلاعات داخلی زیادی که دارند به آنها اجازه خروج داده نخواهد شد. آنها زندانی شده و نهایتاً به مسئولین عراقی تحویل و به زندان ابوغریب منتقل شدند.

⁴³ Banisadr, *Memoirs of an Iranian Rebel*, p. 388.

چهار شاهد دیگر که با دیده بان حقوق بشر مورد مصاحبه قرار گرفتند در دوران "چک امنیتی" سالهای 1994 و 1995 و به علت آنکه مشکوک به نارضایتی بودند زندانی شدند. علی قشقاوی، علیرضا میر عسگری، علی اکبری و عباس صادقی نژاد تحت شکنجه های شدید و بازجویی های خشن قرار گرفته و وادار به امضای اعترافنامه های دروغین مبنی بر ارتباط با عوامل اطلاعاتی ایران شدند.

عباس صادقی نژاد، علی قشقاوی و علیرضا میرعسگری همچنین شاهد مرگ پرویز احمدی در درون یکی از زندان های سازمان در فوریه سال 1995 بودند. این سه تن در دستگیری های چک امنیتی در فوریه 1995 در یک سلول محبوس بودند. پرویز احمدی نیز یکی از اعضای ناراضی سازمان بود که در همان سلول بسر می برد. علی قشقاوی به دیده بان حقوق بشر گفت که پرویز احمدی در دومین روز دستگیری خود به بازجویی برده شد:

روز اول ماه رمضان بود که زندانبان آمد و پرویز احمدی را برای بازپرسی برد. چند ساعتی بعد آوردنش، دیدم آنقدر زده بودنش که هیچی از این بشر باقی نمونه بود و چند دقیقه بعد جان سپرد.⁴⁴

عباس صادقی نژاد که در همان سلول بود آخرین لحظات زندگی پرویز احمدی را چنین به یاد می آورد:

در باز شد و یک زندانی را انداختند توی سلول. با صورت افتاد روی زمین. در ابتدا نشناختمش. شدیداً کتک خورده بود. دیدیم پرویز احمدی هست که چند ساعت پیش برای بازجویی برده بودنش. تمام بدنش آثار شکستگی وجود داشت و داشت میرفت توی کوما. خیلی سعی کردیم که بهش کمک کنیم ولی بعد از ده

⁴⁴ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با عباس صادقی نژاد، چهاردهم فوریه 2005. مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با علی قشقاوی، نهم فوریه و ششم می 2005. مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با علیرضا میرعسگری، دهم فوریه 2005.

دقیقه در حالی که سرش روی پای من بود جان سپرد. زندانبان در
را باز کرد و جسد او را بیرون کشید.⁴⁵

علیرضا میر عسگری که یکی دیگر از شاهدان عینی می باشد شرایط مرگ پرویز احمدی
را تایید کرد.⁴⁶ دیده بان حقوق بشر یک نسخه از مجاهد، نشریه وابسته به سازمان را
بدست آورد که در تاریخ دوم مارس 1998 منتشر شده و در آن از پرویز احمدی به عنوان
یکی از "شهادی" مجاهدین یاد می کند که توسط عوامل اطلاعاتی ایران کشته شده است.⁴⁷

عباس صادقی نژاد در مصاحبه با دیده بان حقوق بشر اظهار داشت که شاهد مرگ یک
زندانی دیگر بنام قربانعلی ترابی بوده است. ترابی پس از بازگشت از یک جلسه بازجویی
به سلولی که صادقی نژاد نیز در آن محبوس بود، جان داد.⁴⁸

استشهادات

محمد حسین سبحانی

محمد حسین سبحانی از سپتامبر 1992 تا ژانویه 2001 به مدت هشت سال و نیم بطور
انفرادی در کمپ اشرف که کمپ اصلی مجاهدین در عراق می باشد محبوس بود. وی پس
از آن به زندان ابوغریب منتقل شده و در سال 2002 عراق را ترک کرد.⁴⁹

سبحانی نخستین بار در سال 1977 یکسال پیش از وقوع انقلاب ضد سلطنتی در ایران به
سازمان مجاهدین مرتبط شد. این ارتباط در سال 1979 شکل "حرفه ای و تمام وقت" به
خود گرفت. وی همراه با مقر شاخه نظامی سازمان به داخل عراق منتقل شد. سبحانی به
تدریج به رده های بالاتری منتقل شد و سرانجام در سال 1991 به عضویت کمیته مرکزی
مجاهدین درآمد. اما وی بدنبال "انقلاب ایدئولوژیک" و طلاق های اجباری متعاقب آن
اختلافاتی با مسیر رهبری سازمان پیدا کرد. اختلاف با مسعود و مریم رجوی و سایر

⁴⁵ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با عباس صادقی نژاد، چهاردهم فوریه 2005.

⁴⁶ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با علیرضا میر عسگری، دهم فوریه 2005.

⁴⁷ مجاهد، شماره 380، دوم مارس 1998.

⁴⁸ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با عباس صادقی نژاد، چهاردهم فوریه 2005.

⁴⁹ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با محمد حسین سبحانی، چهاردهم فوریه و ششم می 2005.

اعضای کمیته مرکزی در سال 1992 به اوج خود رسید. به گفته سبحانی، مسعود رجوی خواستار آن بود که سازمان صرفنظر از نتیجه جنگ ایران و عراق و شکست صدام در جنگ خلیج فارس در سال 1991 به حضور خود در عراق ادامه دهد. رجوی همچنان امید داشت که جنگ ایران و عراق دوباره از سر گرفته شود و استراتژی خود را بر این اساس بنا نموده بود. سبحانی می گوید که با توجه به وضعیت نابسامان ارتش عراق امکان یک جنگ دیگر را بسیار بعید می دید. اما سایر اعضای کمیته مرکزی اظهارات او را چالشی علیه رهبری رجوی تلقی کردند:

تا وقتی که انتقاداتی که من مطرح می کردم کمرنگ بود سازمان برخورد خیلی جدی با من نداشت. ولی به مرور که پیش رفتیم این سوالات من جدی تر شد، آنها برخورد شان تغییر کرد. به این شکل بود که وقتی توی صحبت‌های حضوری با مسعود و مریم رجوی مطرح کردم و همچنین با دیگر اعضای کادر مرکزی. ولی در واقع تضادها و ابهامات سیاسی حل نمیشد و آنها به یقین رسید که به هر صورت دیگر نقطه مشترکی نداریم. در 28 اوت 1992 جلسه ای تشکیل دادند خودشان اسمش را گذاشتند نشست تعیین تکلیف یعنی شخص باید تعیین تکلیف کند که میخواهد بماند یا برود. در آنجا با تهدید و فحش و کتک کاری شروع میشد. ضمن اینکه من جایگاه مسئول داشتم با من یک رفتار محتاطانه تری میکردند. ولی برای سایر افراد این شرایط بدتر بود. در پایان بمن گفتند که این سوالات و ابهامات بهانه هست و تو از مبارزه بریده ای و دیگر توان مبارزه نداری.⁵⁰

روز 31 اوت 1992 سبحانی به زندان منتقل شده و برای هشت سال و نیم در سلول انفرادی نگهداشته شد:

وقتی رفتم داخل زندان و طی پروسه 2 ماه اول برخورد ها را دیدم برای من جداً همه چیز ریخت. یعنی من قبل از زندان اختلافات سیاسی با سازمان داشتم. من میگفتم نظرمن اینه و نظر

⁵⁰ همان.

آنها چیز دیگری. یعنی من توی محتوی و وجود سازمان سوال نمیبردم. داخل زندان من روی دیوار سلول علامت میزدم. غیر از کتکهای خورده ریز، 11 مورد شکنجه های مفصل را روی دیوار زندان خط کشیدم. من کتکهای مفصل با چوب و فانوسقه - کمربندهای نظامی چرمی بسیار زخیم- را بیاد دارم.⁵¹

در ژانویه 2001 سبحانی به مقام های عراقی تحویل داده شد. وی یک ماه را در زندان مخابرات بسر برد و سپس به ابوغریب منتقل شد. حبس وی در زندان ابوغریب تا 21 ژانویه 2002 ادامه یافت تا اینکه با اسیران جنگی عراقی مبادله و به ایران بازگردانده شد. بعد از سه روز بازجوئی توسط ماموران دولتی ایران، او موفق به فرار شد. وی هم اکنون در اروپا زندگی می کند.

یاسر عزتی

یاسر عزتی در 27 مه 1980 متولد شد. به گفته یاسر عزتی پدرش حسن عزتی که به نریمان معروف بود از بازجویان معروف زندان های مجاهدین بود. مادرش اکرم قدیم الایام در جریان یکی از عملیات های نظامی سازمان کشته شد.⁵²

عزتی در سن سه سالگی همراه با خانواده اش به عراق رفته و در داخل کمپ های نظامی سازمان رشد کرد. در جریان جنگ خلیج فارس در سال 1991 عزتی و سایر بچه های درون کمپ ها از پدران و مادران خود جدا شده و به خارج از عراق فرستاده شدند. عزتی در سه سال بعد با سه خانواده مختلف در کانادا زندگی کرد. این خانواده ها از هواداران سازمان بودند. در تابستان 1994 سازمان عزتی را به کلن در آلمان منتقل کرد. وی در آنجا در خانه گروهی ویژه فرزندان مجاهدین اقامت نمود. عزتی در سن هفده سالگی برای انجام آموزش های نظامی از سوی سازمان عضو گیری شد و در ژوئن 1997 به عراق فرستاده شد.

پس از 6 ماه در عراق گفتم دیگر نمی خواهم در سازمان بمانم و درخواست رفتن کردم. در زمانی که من در اروپا بودم یک چهره

⁵¹ همان.

⁵² مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با یاسر عزتی، نهم فوریه 2005.

آزادخواهانه از سازمان میدیدم. ولی داخل عراق یک چهره دیگر دیدم. یعنی سانسور اخبار و حق نداشتن صحبت درباره هر مسئله ای که میخواستیم. به من گفتند که تنها راه خروج رفتن به ایران است و من از رفتن به ایران میترسیدم.⁵³

ابزارهای اجرایی سازمان برای کنترل تفکر و اندیشه در بین اعضا عزتی را در شرایط دشواری قرار داد. به گفته وی اعضای ارشد مجاهدین در نشستهای متعددی به افراد گوشزد می کردند که به هیچ چیز جز مناسبات سازمان فکر نکنند. وی گفت: "ما باید بطور مرتب گزارش هایی در انتقاد از خود می نوشتیم. اگر فکری در خارج از چهارچوب سازمان داشتیم باید آن را گزارش می کردیم." دشوارترین تجربه عزتی در تابستان 2001 اتفاق افتاد:

نشستی بود به اسم طعمه. این نشست 4 ماه مستقیم طول کشید. تمام اعضاء اردوگاه در این نشستها حضور داشتند. در این زمان بسیاری از اعضا میخواستند سازمان را ترک کنند. مسعود رجوی در ابتدا بحثهای پایه ای مجاهدین را مطرح کرد و بعداً بحث استراتژی مجاهدین و در پایان صحبتش موضوع کسانی که میخواستند از سازمان خارج شوند را مطرح کرد. هدفش ترساندن اعضا بود و کسانی را که قصد ترک سازمان را دارند به عنوان خیانتکار معرفی کند. در این 4 ماه جلسات از صبح تا شب تشکیل میشد. افرادی که با سازمان مشکل داشتند را بر جلوی بلندگو میاوردند و آنها را مجبور میکردند که از خودشان انتقاد کنند و بگویند که قصد ترک ندارند. هر کس یک ذره چیزی از واقعیت شروع به صحبت میکرد به او میپريدند و فحش میدادند و به او میگفتند که تو مزدور رژیم هستی. بعد از آن 4 ماه من هم زیر فشار روانی بودم. زیر فشار این نشستهای آنجا مجبور شدم چندین مدرک امضا کنم که میخواهم داخل سازمان بمانم.⁵⁴

⁵³ همان.

⁵⁴ همان.

در ژوئن 2004 و بدنبال اشغال عراق توسط آمریکا، یاسر عزتی توانست از کمپ اشرف بگریزد. وی هم اکنون در اروپا زندگی می کند.

فرهاد جواهری یار

فرهاد جواهری یار یکی از اعضای سابق مجاهدین در عراق می باشد.⁵⁵ وی عهده دار سمت های مختلفی در عملیات اطلاعاتی و امنیتی سازمان بوده است. جواهری یار در 1995 از زندانی شدن اعضای ناراضی در داخل کمپ های سازمان در عراق مطلع شد. وی طی نامه ای به مسئول خود خواستار کناره گیری از سمت خود و ترک سازمان شد. مسئول او به کرات تلاش نمود با تهدید و ارباب وی را وادار به ماندن نماید. ادامه نارضایتی های جواهری یار سرانجام موجب حبس او در زندان های مختلف در داخل کمپ های سازمان از نوامبر 1995 تا دسامبر 2000 شد. پس از آن وی به مقام های عراقی تحویل داده و به زندان ابوغریب منتقل شد. جواهری یار تا ژانویه 2002 در ابوغریب محبوس بوده و سپس به ایران بازگردانده شد.

جواهری یار در اوت 1982 به عضویت سازمان مجاهدین در تهران در آمد و به مقاومت مسلحانه زیرزمینی پیوست. او در اکتبر 1984 توسط حکومت ایران دستگیر و چهار سال در زندان های اوین، قزل حصار و گوهر دشت بسر برد. وی پس از آزادی با نیروهای سازمان در اروپا تماس گرفت و به کمک آنها بطور قاچاقی به کراچی و سپس عراق برده شد. جواهری یار در سال 1989 وارد عراق شده و عضو فعال شاخه نظامی مجاهدین شد.

جواهری یار در سال 1995 و پس از آنکه از حبس تعدادی از اعضای سازمان در کمپ های عراق مطلع شد، امید خود به مجاهدین را از دست داد:

در تیر 1374 (ژوئیه 1995) من از یک عملیات شناسایی به قرارگاه اشرف برگشتم. در طی چند ماه قبل از آن متوجه شده بودم که بعضی از دوستانم غیب شده بودند. به من گفته شد که آنها برای عملیات به ایران رفته اند. ولی بعدا که دو نفر از آنها اکبر اکبری و علی طالقانی را دیدم، به من گفتند که در این مدت سازمان آنها را زندانی کرده بود و به آنها فشار آورده شده بود که به رابطه با

⁵⁵ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با فرهاد جواهری یار، سوم فوریه و بیست و پنجم فوریه 2005.

سیستم اطلاعاتی ایران اعتراف دروغین بکنند. همچنین آنها را مجبور به امضای مدارکی کرده بودند که هیچوقت مناسبات سازمان را ترک نخواستند.

من باورم نمیشد که مجاهدین به همان ابزاری که دولت ایران استفاده میکرد متوسل شوند، یعنی شکنجه کردن و وادار کردن به نوشتن اعتراف نامه های دروغین. چندین بار برای مسئول خودم گزارش نوشتم و به این موارد اعتراض کردم و تقاضای خروج از مناسبات سازمان کردم. ولی به هیچکدام از درخواستهایم ترتیب اثر ندادند.⁵⁶

جواهری یار به درخواست خود برای ترک سازمان پافشاری نمود اما به او گفته شد که با توجه به اطلاعات وسیعی که از فعالیت های مجاهدین دارد به او اجازه کناره گیری داده نخواهد شد. جواهری یار هنگامیکه متوجه شد مجاز به خروج نیست تصمیم به فرار گرفت. وی در 28 نوامبر 1995 از کمپ اشرف گریخت و کوشش نمود خود را به مرزهای اردن برساند. اما دو روز بعد یعنی در 30 نوامبر توسط نیروهای عراقی در نزدیکی شهر تکریت دستگیر شد. جواهری یار از نیروهای عراقی خواست که او را به سازمان تحویل ندهند، اما با این وجود وی به کمپ اشرف بازگردانده شد. او پنج سال بعد (نوامبر 1995 تا دسامبر 2000) را در سلولهای انفرادی مختلف درون کمپ های سازمان گذراند.

در دو ماه اول توی یک اتاق پیش ساخته که بنگال میگفتند زندانی بودم. به من گفتند که از قرارگاه نمیتوانم خارج شوم. گفتند: "شما میتوانید انتخاب کنید توی یک قسمت دیگر مثلا نانوائی کار کنید یا خیابان جارو بزنید." وقتی قبول نکردم رفتارشان بدتر شد و به یک زندان توی خیابان 400 قرارگاه اشرف منتقل شدم. سلولی بود سه در دو-نیم متر و با یک راهروئی به عرض یک متر و درازای سه و نیم متر به یک دستشویی کوچک وصل بود.

⁵⁶ همان.

در بهمن 1374 (فوریه 1996) چندین بار داد میکشیدم و با صدای بلند اعتراض میکردم. برای مجازات، من را به مدت سه هفته پشت سر هم در یک توالت زندانی کردند. خیلی سخت بود. هیچ جایی برای دراز کشیدن یا خوابیدن نبود. کف آنجا کاشیهای سرد و تر بود. واقعا تجربه وحشتناکی بود.⁵⁷

رهبری سازمان از جمله مسعود رجوی به جواهری یار قول دادند که "بزودی" آزاد می شود، اما آنها هر بار قول خود را زیر پا نهادند. جواهری یار تا دسامبر 2000 در سلولهای انفرادی کمپ اشرف و کمپ پارسیان محبوس بود. وی پس از آن به نیروهای اطلاعاتی عراق (مخابرات) تحویل داده شد. او یک ماه در زندان مخابرات بسر برد و پس از آن به ابوغریب منتقل شد. جواهری یار در 21 ژانویه 2002 به ایران مبادله شد. وی ایران را ترک نمود و هم اکنون در اروپا زندگی می کند.

علی قشقاوی

علی قشقاوی در سال 1989 و بعنوان یک مبارز به سازمان مجاهدین پیوست. وی در فوریه 1995 در هنگام "چک امنیتی" دستگیر و برای چهار ماه در کمپ اشرف حبس شد. وی در مصاحبه با دیده بان حقوق بشر تجربه این چهار ماه را چنین تشریح کرد:⁵⁸

یک شب در دی 1373 (ژانویه 1995) به من گفتند یک فرمانده مرکز به اسم معصومه ملک محمدی عضو شورای رهبری با تو کار دارد. خوب آن موقع من هنوز تو فضای خام و سادگی سازمان بودم. فکر میکردم الان فرمانده مرکز با من کار دارد، یک مسئله از من حل میشود و ما در کنار بزرگی بنشینیم و فیضی ببریم. سوار یک ماشین نظامی شدیم، نزدیکهای 12 شب بود. به یک مجموعه ساختمانهایی به اسم اسکان که قبلاً اعضای سازمان که خانواده داشتند در آنجا زندگی می کردند رفتیم. جایی خیلی پرت

⁵⁷ همان.

⁵⁸ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با علی قشقاوی، نهم فوریه و ششم می 2005.

توی گوشه قرارگاه اشرف، یک جای وحشتناک و بیابان برهوت بود.

دیدم آنجا پنج شش نفر آدم هستند و من را آنجا گذاشتند در اتاقی و گفتند منتظر باش. پشت سر من یک نفر دیگر به اسم حسین ناظم هم آوردند توی آن اتاق. حسین ناظم چون سالیان بسیار در زندان جمهوری اسلامی بوده آن فضا را یک ذره بو برده بود ولی من آنموقع ساده بودم و اصلاً متوجه نبودم.

یک دفعه چند نفر ریختند روی سر ما، چشمهای ما را بستند، دستهای ما را بستند و بعد ما را بردند و سوار یک ماشین کردند و بردند و حدوداً نیم ساعت توی این بیابانها چرخوندند. بالاخره بعد از نیم ساعت ما را بردند جایی که تا آن زمان نمیدانستم آنجا زندان است که تقریباً وسط قرارگاه هستش، در خیابان 400 قرارگاه اشرف، نزدیکی تانکر آب. تا آن موقع فکر میکردم مهمات یا اسناد محرمانه آنجا نگهداری میشد.

ما را بردند و لباس هایمان را گرفتند و لباس زندان دادند. ما را ته یک سلول بزرگ انداختند، دیدیم حدود 25 نفر آنجا هستند. سلول هم کف ساختمان بود. یک پنجره کوچک به سمت بیرون بود. دستشویی و حمام و این جور چیزها داخل همان سلول تعبیه شده بود.

آنجا برای مدتی، روز به روز نفرات را میبردند برای بازجویی، کتک میزدند و می آوردند. یک شکل کتک زدن این بود که به ساق پای زندانی مداوماً با چکمه سربازی که جلوش آهنی بود لگد میزدند. شکنجه دیگری این بود که یک طنابی میبستند به گردن زندانی و اینها را روی زمین میچرخاندند. وقتی بر میگشتند توی سلول گردنهایشون آنقدر ورم کرده بود که گردن و سرشون به اندازه یک متکا بود.

این به ساق پا زدن رامن خودم تجربه کردم و فهمیدم با چی میزدند. در یکی از بازجوئی ها، بازجو به من گفت: "تو اگر به ما تضمین ندهی که برای همیشه پیش رهبری میمونی من تورا اینجا میکشم." من گفتم: "چه جور بهتری بهتون تضمین بدهم. من آمدم اینجا با خمینی بجنگم، تضمین از این بالاتر؟" گفت: "نه الان انقلاب ایدئولوژیک آمده و سخت شده شما میخواهید بروید. من از چشمهای تو میخونم که تو ماندگار نیستی."

بازجو رفت توی اتاق بغلی و گفت: "من الان میرم کفشم را میپوشم میام پدرت را در میارم. خیلی بد دهن بود". یک کفش سربازی که جلوش آهنی بود پوشید. دوتا قلچماق هم نگهبان بودند. با این کفش به زانوی من میزد و به ساق پای من میزد. آنقدر زدند که این تعادل کشکولهایش بهم خورده و هنوز درد میکند. بازجوئی ها گاهی بالای 30-36 ساعت پشت سر هم ادامه داشت.

قشقاوی در می 1995 آزاد شد. پیش از آزادی مسعود رجوی با وی ملاقات نموده و گفت: "شعبه قضایی ارتش آزادیبخش تو را تبرئه نموده است." پس از این تجربه قشقاوی تلاش نمود راهی برای فرار از کمپ اشرف بیابد. در 20 مارس 1999 او برای 45 روز به زندان افتاده و پس از آن به نیروهای اطلاعاتی عراقی تحویل داده شد. وی 45 روز دیگر در زندان مخابرات در مرکز بغداد محبوس و سپس به ابوغریب منتقل شد. قشقاوی در 21 ژانویه 2002 به ایران مبادله شد. در ایران پس از بازجوئی، وی به 9 سال زندان محکوم شد. پس از گذراندن 16 ماه در زندان، وی شامل یک مرخصی 48 ساعته برای دیدار خانوادگی شد. او از این موقعیت برای فرار استفاده کرد و در اوت 2003 از ایران خارج شد. وی هم اکنون در اروپا زندگی میکند.

علیرضا میر عسگری

علیرضا میر عسگری در سال 1994 که معاونت مدیریت یکی از واحدهای نظامی سازمان را بر عهده داشت که به تدریج نگران ارتباطات سازمان با ارتش عراق شد. او در ژانویه 1995 دستگیر و زندانی شد. وی در ژوئن 1995 پس از امضای تعهدنامه ای

مبنی بر عدم ترک سازمان، آزاد شد. او مجددا در سال 1998 دستگیر و هشت ماه در سلول انفرادی محبوس شد. در سال 2001 وی در حال برنامه ریزی برای فرار بود که نقشه اش کشف و تا سال 2003 زندانی شد. پس از آن نیروهای عراقی او را از مجاهدین تحویل گرفته و در مرز ایران و عراق رها کردند. میر عسگری دستگیری ناگهان خود در سال 1995 را چنین تشریح می کند:⁵⁹

من شخصا 9 بهمن 1373 (29 ژانویه 1995) به طور خیلی ناگهانی دستگیر شدم. به من گفتند میخواهیم با تو درباره عملیات داخلی صحبت کنیم. من هم خیلی برایم طبیعی بود چون بارها این کار را کرده بودم. بردنم توی یک اتاق و گفتند بنشین اینجا تا بیاد باهات صحبت کند. شخصی به اسم حسن محصل که از افراد ضد-اطلاعات بالای سازمان هست آمد با من صحبت کند. یک برگه گذاشت جلوی من و گفت که "شما به جرم نفوذ به ارتش آزادیبخش دستگیر میشوید. این برگه را پر کن." من باورم نمیشد، خیلی تعجب کردم و خنده ام گرفت. محصل شروع کرد به فحاشی کردن و گفت برو کنار دیوار و ایستا. من رفتم کنار دیوار و ایستادم که دو یا سه نفر ریختند تو و دستبند و چشمبند زدند. خیلی شوکه شده بودم. من را انداختند کف ماشینی و توی قرارگاه برای 45 دقیقه دور میزدند. بردنم در یک جایی نمیدانستم اصلا کجا هستم. شخصی به اسم حسن سادات دربندی که اسم تشکیلاتیش عادل هست چشمبند را برداشت و من را انداخت توی یک سلول که جمعی بود. باورم نمیشد که این اتفاقات بیفته و فکر کردم در سازمان کودتا شده. هر روز یک عده از زندانیان را برای بازجویی میبردند و کتک میزدند و با سر و صورت های که خیلی ورم کرده و باد کرده بود برمیگشتند.

بعد از چند روز موقع بازجویی من شد. بازجو پرسید " برای چی به سازمان پیوستی؟" گفتم که برای مبارزه با رژیم خمینی. ولی او میگفت این حرفها واقعی نیست. چند روز اول فقط کتک

⁵⁹ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با علیرضا میر عسگری، دهم فوریه 2005.

میخوردم. خیلی وضع غمناکی بود و میخواستم خود کشی کنم. من فقط 17 سالم بود وقتی که به نیروهای سازمان در عراق پیوستم. من یک شاگرد دبیرستانی بودم و بعد از آن، تمامی عمرم را در سازمان گذرانده بودم.

بالاخره مجبور شدم که مدارکی که خودشون میگفتند را بنویسم و امضا کنم که من یک نفوذی وزارت اطلاعات ایران هستم. بعد از این من را به یک دیدار با مسعود رجوی بردند که به من گفت اگر تعهد بدهم که دو سال دیگر در سازمان بمانم، بعد از دو سال به اسپانیا میفرستندم.

میر عسگری در ژوئن 1995 آزاد شد. وی دو سال برای رهایی از سازمان و انتقال به اسپانیا منتظر ماند. اما به او گفته شد به خاطر اطلاعات زیادی که دارد نمی تواند برود. اعتراض میر عسگری به زندانی شدن مجددش انجامید:

در 5 فروردین 1377، من را مجدداً به زندان اداختند و همان پرونده قبلی را رو کردند و گفتند بر اساس اعتراف خودت تو نفوذی هستی و همیشه اعتماد کرد. به مدت هشت ماه توی زندان انفرادی بودم. در این مدت به من گفتند که خواهرت در ایران دستگیر و اعدام شده است. بعدها فهمیدم که این حقیقت ندارد.⁶⁰

میر عسگری پس از آنکه از تقاضای خود برای ترک سازمان صرفنظر کرد از زندان آزاد شد. از آنجا که می دانست سازمان به او اجازه خروج نمی دهد تصمیم به یافتن راهی برای فرار گرفت. اما نقشه فرار او کشف شد و وی مجدداً به زندان افتاد. او از سال 2001 تا سال 2003 برای نزدیک به دو سال در سلول انفرادی حبس شد. در فوریه 2003 یعنی چند ماه پیش از تهاجم آمریکا به عراق میر عسگری به نیروهای عراقی تحویل داده شد. آنها نیز وی را به مرز اروند رود برده و رهایش کردند. وی هم اکنون در اروپا زندگی می کند.

⁶⁰ همان.

اکبر اکبری

اکبر اکبری در سال 1978 و در آستانه انقلاب ایران به سازمان مجاهدین آشنا شد. وی در فوریه 1979 ارتباط حرفه ای خود را با سازمان آغاز نمود. او در ژوئن 1984 توسط حکومت ایران دستگیر و برای چهار سال به زندان افتاد. اکبری در سپتامبر 1988 از زندان آزاد شد و چند ماه بعد به نیروهای سازمان در عراق پیوست.⁶¹

وی در سال 1993 تصمیم به ترک سازمان گرفت و طی نامه های متعددی از مسئول خود تقاضای خروج کرد.

مسئول من مهدی ابریشمچی بود که از اعضا ارشد کادر مرکزی است. بعد از اینکه به او نامه ای نوشتم که قصد خروج از سازمان را دارم، او من را به دفترش خواند، نامه ها را پاره کرد و در سطل انداخت و گفت: "بحث منتفی است و این حرفها را به هیچکس نزن." دیگر اعضا ارشد سازمان هم در ملاقاتهایشان همین طور برخورد میکردند.⁶²

اکبری مسئول ستاد روابط بود. وی وظایف حساسی نظیر گارد حفاظت شخصی مسعود رجوی را بر عهده داشت. اکبری در دسامبر 1993 دستگیر و در زندانی در داخل کمپ اشرف محبوس شد.

بازجویی ها خیلی خشن بود و از روز اول حسابی کتک میزدند. چشمبند میزدند و دستهایم را از پشت به یک صندلی میبستند. پاهایم را هم به پایه صندلی میبستند. صندلی ثابت بود، به زمین جوش خورده بود و من هیچ امکان تکان خوردن نداشتم. شکل زدن اینطور بود که با لوله شلنگ و یا پوتین سربازی به ساق پا

⁶¹ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با اکبر اکبری، بیست و هفتم فوریه و ششم می 2005.

⁶² همان.

میزدند به سر و صورتم هم با یک دمپائی خشک پلاستیکی می زدند.

از من میخواستند که اعتراف کنم مزدور رژیم ایران هستم. بعد از چند بار بازجویی خود بازجو نامه ای را دیکته کرد و به من فشار آورد که امضا کنم. بعد به من گفت: "حالا ثابت شد که تو یک مزدور نفوذی رژیم ایران هستی."⁶³

اکبری سپس همراه با یک گروه از زندانیان به ملاقات مسعود رجوی برده شد. رجوی به آنها گفته که همگی "به طور مشروط بخشیده" شده و می توانند به مسئولیت های خود بازگردند. او در ژوئن 1995 از زندان آزاد شد. اکبری در فوریه 1999 از کمپ اشرف گریخت و به سوی مرزهای اردن فرار کرد. اما نیروهای امنیتی عراق وی را در شهر رامدی دستگیر کرده و به سازمان تحویل دادند.

وقتی که به قرارگاه اشرف بردم، در آنجا در یک اتاق در حضور اعضای ارشد سازمان، حسن محصل به من گفت که "به عنوان یک نفوذی تو زندانی میشوی." من را به جایی به اسم قلعه افسانه (که لشکر 54 هم میگفتند) بردند و در آنجا برای یک سال تمام از بهمن 1376 (فوریه 1998) تا اسفند 1377 (مارس 1999) در حبس انفرادی بودم.⁶⁴

اکبری در مارس 1999 به نیروهای عراقی تحویل داده شد و تا 21 ژانویه 2002 در زندان ابوغریب حبس شد. وی پس از آن با اسرای جنگی عراقی مبادله و به ایران بازگردانده شد. وی در ایران زندانی شد ولی در طی یک مرخصی برای دیدار خانوادگی فرار کرد. اکبری اکنون در اروپا زندگی می کند.

سید امیر موثقی

⁶³ همان.

⁶⁴ همان.

سید امیر موثقی در سال 1984 به سازمان مجاهدین پیوست. اما حکومت ایران وی را در همین سال دستگیر و تا 1987 زندانی کرد. او پس از رهایی به پاکستان رفته و در ژوئن 1988 به نیروهای سازمان در عراق پیوست.⁶⁵

موثقی در سال 2001 خواستار ترک سازمان شد اما با تقاضای او مخالفت شد. در سپتامبر 2001 "جلسه دادگاه" با حضور مریم و مسعود رجوی تشکیل شد و آنها با خروج او مخالفت کردند. پس از آن وی مورد آزار و تحقیر قرار گرفت:

من را به یک نشست بزرگی که حدوداً 600 نفر آنجا بودند بردند و در میان جمعیت چرخاندند. آنها روی من تف می‌انداختند، فحش میدادند و لگد میزدند. بعد از آن در یک اتاق بنگالی شدم و تا 12 خرداد 1381 (2 ژوئن 2002) در حبس انفرادی بودم. پس از آن من را به نیروهای عراقی تحویل دادند و آنها هم من را در زندان ابو غریب زندانی کردند. در 27 اسفند 1381 (18 مارس 2003) به ایران مبادله شدم.⁶⁶

⁶⁵ مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر با سید امیر موثقی، چهارم فوریه 2005.

⁶⁶ همان.